

«عرب را هنگام نگرانی و اضطراب رسم چنین بود که چون میخواست اطلاعاتی بدست آورد نزد عثمان بن عفان یا عبدالرحمن بن عوف میرفت و هر گاه خیلی فوریت داشت العباس (۱) هم باین دو نفر اضافه میشد. لذا عثمان بن عفان بعمر گفت: یا امیر المؤمنین چه شنیده‌ای و چه میخواهی؟ قصدت چیست؟ عمر مردم را بنماز جماعت خواند مردم گردوی جمع آمدند و عمر قصد خویش را اعلام داشت، و همراه بجنگ ایران تشویق و تحریض نمود و اینکار را آسان دانست. همه طاعت آوردند و دعوتش را اجابت کردند. سپس از عمر خواستند که با آنها در این سفر همراه باشد. عمر گفت: چنین کنم مگر آنکه نقشه بهتری بنظر آید. سپس عقلاء و اصحاب رأی و اعیان قوم را نزد خود خواست و بشور پرداخت. بدو گفتند بهتر باشد بمائی و یکی از اکابر صحابه را بفرستی و او را از عقب جبهه مدددهی و تقویت نمائی. هر گاه فاتح شوند نعم المطلوب و اگر فرمانده سپاه تو هلاک گردد فرمانده دیگری توانی فرستاد. » چون با این رأی موافقت نمودند عمر منبر رفت. زیرا در آن ایام مرسوم چنین بود که چون میخواستند مطلبی را بسمع عامه به رسانند یکی منبر میرفت و در آن موضوع بخطابه میپرداخت: عمر چون بر منبر قرار گرفت چنین گفت: ای مردم! بحقیقت سوگند قصد خودم آن بود که در این سفر باشم همراه باشم، لکن فرزندان قوم مرا منصرف کردند و صلاح درمآوردن من و اعزام یکی از اصحاب بفرماندهی جنگ دانستند. آنگاه عمر نظر مردم را در باره شخصی که باید فرستاده شود خواست. در آن هنگام نامه‌ای از سعد بن ابی وقاص که مأموریت خارج داشت و در آنروز غائب بود بدست عمر دادند. همه حضار او را شایسته اینکار دانستند و گفتند هنگام حرب مانند شیر زیان حمله کند. عمر

(۱) یادداشت مترجم: بعقیده آقای بدیع الزمان فروزانفر مقصود عباس

بن عبدالمطلب است.

این پیشنهاد را تصویب نمود و سعد بن ابی وقاص را احضار کرد و فرموده‌ی
کل جنگ عراق و جیش عرب را بدو سپرد .

« سعد با جیش عرب رو بایران نهاد و عمر بن الخطاب نیز تا چند
فرسنگ آنرا بدرقه نمود . آنگاه با وعظ و خطابه و با ذکر دلائل
مهاجرین را بجهاد تشویق و تحریض کرد و با آنها وداع نمود و بمدینه
باز گشت . سعد خط پیشروی خود را بطرف صحرای بین حجاز و کوفه
منحرف ساخت و دائماً اخبار و اطلاعات بدست می‌آورد و اتصالاً پیام‌نامه‌ها
عمر برای او میرسید و عمر پی‌درپی نظر میداد و نقشه جنگ می‌فرستاد و
نیروی جدید بکمک او گسیل میداشت تا اینکه عاقبت رأی او بر این قرار
گرفت که بقادسیه یعنی دروازه کشور شاهنشاهی ایران حمله برد .

« همینکه سعد بقادسیه رسید خود و همراهانش را قوت لایمونی
نمانده بود . فرمان داد هر جا گاو و گوسفند یافتند بیاورند . اهالی
سواد از پیشروی عرب بیمناک بودند ولی مردی را پیدا کردند و از او
در باب گاو و گوسفند پرسش نمودند . آن مرد اظهار بی‌اطلاعی کرد و حال
آنکه خود او گاو چران بود و رمه خود را در نقطه امنی در آن حدود
پنهان ساخته بود . گویند نر گاوی بانگ بر آورد که گاو چران دروغ
میگوید ! آهای ! آگاه باشید که ما در این حصاریم ! داخل حصار شدند و
گاوهارا بیرون کردند و نزد سعد بردند و این واقعه را بفالنیک گرفتند و
علامت نصرت و تأیید خداوند متعال دانستند زیرا اگر چه گاوسخن نگفت
وای بانگ او در آن هنگام عرب را بگاودان راهنمایی کرد و دروغ را فاش
ساخت و این واقعه از اتفاقات عظیمی است که بر فتح و ظفر عرب دلالت
میکرد و حق داشتند بفالنیک بگیرند .

« چون خبر پیشروی سعد و عساکر وی بایرانیان رسید رستم را
باسی هزار مرد جنگی بمصاف او فرستادند . جیش عرب بیش از هفت یا
هشت هزار تن نبود ولی بعد قوای تازه نفس بکمک آنها فرستاده شد .

همینکه دوسپاه روبرو شدند ایرانیان به تیزه‌های عرب خندیدند و آنرا بدوك تشبیه نمودند .

« بی‌مناسبت نیست و ضرر ندارد داستانی نظیر این واقعه در اینجا نقل کنیم (۱) . فلك الدين محمد بن ایدمر برای من چنین حکایت کرده است :

« هنگامی که دویدار صغیر (۲) آهنک نبرد با قاتاریان سمت غربی (۳) مدینه السلام (بغداد) نمود و در آن قاجعه بزرگی که بسال ۶۵۶ هجری (۱۲۵۸ میلادی) برای بغداد روی داد من در قشون دویدار صغیر بودم . در نهر بشیر که یکی از شعب دجله کوچک (دجیل) است روبرو شدیم . از طرف ما سواری که سراپا غرق زره و آهن و فولاد روی اسب عربی نشسته و از حیث صلابت مانند کوهی عظیم بنظر میرسید وارد میدان شد و حریف را بمبارزه طلبید . از طرف مغولها سواری که گویی بر درازگوشی نشسته بود با نیزه‌ای که بدوك شباهت داشت بی سلاح و زره پیش آمد و همه نظارگان را بخنده انداخت ولی هنوز روز با آخر نرسیده بود که فتح نصیب همانها گشت و ما را بوضع فجیع و هول انگیزی شکست دادند و این شکست مقدمه مصائب و مفتاح نوائب ما بود و شد آنچه شد .

(۱) البلاذری (چاپ دو خویه de Goeje صفحات ۲۶۰ - ۲۵۹) چنین حکایت کند : یکی از کسانی که در جنگ قادسیه برای ایرانیان جنگیده است گوید ایرانیان نیزه عرب را مسخره میکردند و آنرا دوك میخواندند .

(۲) دویدار یکی از عناوین ایران است و معنی آن نگهبان دویت یا دوات است که دواتدار خوانند و بعبارت دیگر مهرداد است .

ابن الطقطقی تاریخ سحر آسای خود را در آغاز قرن چهاردهم میلادی هنگامی که وقایع فتنه مغول هنوز از خاطرها نرفته بود نوشته است .

(۳) مورخین عرب مغول را عموماً تاتار خوانند . املاء لفظ تاتار در السنه اروپائی تار تار است و این املاء از آنجا ناشی شده است که خواسته‌اند از جهت اشتقاق کلمه بین این قوم وحشت‌انگیز و تارتاروس که در علم الاساطیر دوزخ است ربطی قائل شده باشند .

« سفر ابراهیم سعد و رستم آمدند و رفتند . باد به نشین چون بیارگاه رسته رسید ویرا بر تخت زرین نشسته دید . پشتیها و نخده های زربفت بر تخت چیده و فرشهای گلابتون بر زمین طالار گسترده بود . ایرانیان همه تاجی بر سر و زیورها بر پیکر داشتند . پیلان جنگی در اطراف و اکناف آن جایگاه ایستاده ، بادیه نشین سنان بر کف ، شمشیر بر کمر و کمان بردوش نزدیک شد و اسب خود را کنار تخت رستم بیست . ایرانیان تهنیت زدند و چون خواستند ویرا از این کار بازدارند رستم مانع شد . مرد عرب بر نیزه خود تکیه میکرد در بطن رستم گام بر میداشت . نوله نیزه را بفرشها و بالشها و نخدهها فرو میبرد و پاره میکرد و ایرانیان مینگریستند . چون مرد عرب نزد رستم آمد و بگفتگو پرداخت جوابهای تند میداد و پیوسته کلمات حکیمانه و پاسنجهای او رستم را بحیرت و وحشت میانداخت .

مثلاً سعد هر دفعه سفیر دیگری میفرستاد . بدین سبب رستم پرسید : چرا سفیری را که دیروز آمده بود نفرستاده اند ؟ مرد عرب جواب داد : بدلیل اینکه در شادی و غم رفتار امیر با ما بعدل و داد است . دگر روز رستم سؤال کرد : این دوک چیست در دست داری ؟ و مقصودش نیزه مرد عرب بود . مرد عرب پاسخ داد : اخگر سوزنده است ولو اینکه کوچک باشد . دیگر بار رستم بمرد عربی گفت : شمشیر ترا چندی عیب باشد که اینسان فرسوده است ؟ مرد عرب پاسخ داد : غلاف فرسوده است ولی تیغه شمشیر تیز و بران است . این چیزها و نظائر آن چنان خوف و هراسی در دل رستم افکند که بملازمان خود روی آورد و گفت : این مردم از دو صورت خارج نباشند و سخنانشان یاراست باشد یا دروغ . اگر دروغ گویند قومی که اسرار خود را با چنان جدیت حفظ کنند و در هیچ امری باهم اختلاف ندارند و در راز پوشی تا بدین حد باهم دمساز و متفق اند و هیچکدام سر خود را فاش نسازند ، مسامح قومی بغایت نیرومند و قوی باشند . لکن اگر راست گویند احدی را

در برابر آنان تاب و توان نباشد. ملازمان رستم فریاد بر آوردند :
بنام خداوند ترا سو گند دهیم هر چه داری بسطیل آنچه از این سگها
دیده‌ای از دست مده! در تصمیم خود بجنگ آنها استوار باش. رستم
گفت : این بود نظر من ولی چنان کنم که اراده شماست و (در این پیکار)
با شما باشم.

« پس از چند روز جنگ باد مخالف وزید و غبارچشمان ایرانیان
را تیره و تار کرد. رستم کشته شد و سپاهش منهزم گشت. آنچه داشتند
بیگما رفت و ایرانیان از وحشت خود را بدجله انداختند تا از مجاری
قابل عبور خود را بساحل شرقی رودخانه برسانند. سعد آنها را دنبال
کرد و از آب گذشت و در جلولا بار دیگر ایرانیان را قتل عام نمود
و اموالشان را غارت کرد و یکی از دختران پادشاه ایران را به اسارت
گرفت (۱).

« سعد نامه‌ای بعمر نوشت و از فتح عرب ویرا آگاه ساخت. عمر
در آن چند روز شدیداً نگران و مراقب اخبار جیوش خود بود
و در جستجوی خبر همه روزه پیاده از مدینه بیرون میرفت. اتفاقاً یکی
از راه میرسید و از جریان جنگ خبر میداد. عمر از پیکی که مرده
فتح سعد را آورد پرسید : از کجا میآئی؟ جواب داد : از عراق : عمر
گفت : از سعد و جیش او چه خبر؟ پیک پاسخ داد : خداوند آنها را
بر همه غالب ساخت. پیک در آنحال بر شتر خود سوار بود و عمر در
کنار او پیاده میرفت و شتر سوار ندانست که این شخص عمر است. ولی
چون مردم اجتماع و ازدحام نمودند و ویرا سلام دادند و امیرالمؤمنین
خواندند مرد عرب عمر را بشناخت و گفت : از چه رومرا آگاه نکردی؟
رحمک الله انک امیرالمؤمنین؟ عمر جواب داد : ای برادر ترا چه

(۱) رجوع شود بصفحات ۱۹۵ بعد این کتاب (در باره شهربانو دختر

بالک ؟ کارناروالی تکردهای . عمر بسعد نوشت : هر جا هستی همانجا بمان
و آنرا دیگر دنبال مکن و بهترین قانع باش و مأمنی برای آنان آماده
نما و شهری برای مسکن و مأوای آنها بساز و رودخانه‌ای بین آنان و
من قرار مده . سعد کوفه را برایشان بنا نهاد و در آنجا نقشه مسجدی
کشید و مردم منازل خود را طرح ریزی کردند و آن شهر را کرسی نشین
ایالت قرار داد . بدین طریق بر مدائن (۱) (تیسفون) فائق گشت و بر
خزائن و ذخائر آن دست یافت .

* از جمله مرد عربی کیسه‌ای پر از کافور یافت . کیسه را نزد
دوستان خود برد . دوستانش بتصور اینکه نمک است (۲) در طعمی
که طبع میکردند ریختند . چون طعمی نداشت
ندانستند چه چیز است . یکی از آنمیان میدانست .
پیراهن پاره‌ای را که بیش از دودرهم ارزش نداشت
هنگام روی داد
داد و کیسه کافور را خرید .

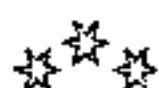
« دیگر اینکه عربی بادیه نشین بیاقوت درشتی دست یافت که
مبلغ زیادی قیمت داشت ولی نمیدانست . کسی که بارزش آن آگاه بود
بهزار درهم خرید . بعد بر بهای یاقوت واقف شد . رفقایش او را سرزنش
کردند و گفتند : چرا بیشتر نخواستی ؟ مرد عرب جواب داد : اگر
میدانستم بزرگتر از عدد هزارهم عددی باشد همان عدد را میگفتم ، (۳) .
» نزد گرد راه خراسان را پیش گرفت و فرار اختیار نمود و پیوسته

(۱) رجوع شود به یادداشت اول در هامش صفحه ۱۹۸ این کتاب (درباره
مدینه و مدائن) .

(۲) تطبیق شود با البلاذری صفحه ۲۶۴ .

(۳) قصه‌ای نظیر این قصه در کتاب فتوح البلدان البلاذری نقل شده است
(حاج دوخویه de Goeje صفحه ۲۴۴) .

سرنوشت یزدگرد
قدرت او روزوال بود تا اینکه در سال سی و یکم
هجرت (= ۶۵۱ میلادی) بقتل رسید: و هو آخر
ملوك الاکسرة



این شرح مطوّل را از آنرو از کتاب الفخری ترجمه کرده ام که
نسبتاً در چند کلمه برجسته ترین نکات مربوط باستیلاء عرب را بر ایران
بوجه مؤثر ولو باختصار مجسم مینماید. زیرا جنگ مر کبار قادیسیه را
نه آغاز و نه انجام این محاربه میتوان دانست. در اوائل جنگ مسلمین
در قس الناطف از مردانشاه و چهار هزار تن از ایرانیان شکست سختی
خوردند (نوامبر ۶۳۴ میلادی) و هفت سال بعد از جنگ قادیسیه در
نهادند نبرد دیگری روی داد و این نبرد نیز پایان مقاومت و پایداری
ایرانیان نبود. ایرانیان در جاهای مختلف با سرسختی از خود دفاع
نمودند. در ایالت فارس که مهد و مرکز عظمت ایران است مقاومت
ایرانیان بمنتهای شدت رسید. طبرستان را جنگلها و باطلاقها از تجاوز
دشمن حفظ میکنند و یک سلسله جبال مانند حصارى آن ایالت را دربر
میگیرد و از فلات بزرگ مرکزی ایران جدا میسازد. حکام نظامی آن
ایالت که از طرف شهریاران ساسانی مأمور بودند اسپهبد خوانده میشدند
و تا سال ۷۶۰ میلادی با استقلال در آن ایالت فرمانروائی داشتند.

تحقیق درباره غلبه تدریجی آئین اسلام بر کیش زردشت مشکلتر
از تحقیق در استیلاء ارضی عرب بر مستملکات ساسانیان است، چه با
تصور کنند که جنگجویان اسلام اقوام و ممالک مفتوحه را در انتخاب
یکی از دوزاء مخیر میساختند؛ اول قرآن دوم شمشیر. ولی این تصور
صحیح نیست زیرا گبر و ترسا و یهود اجازه داشتند آئین خود را نگاهدارند
و فقط مجبور به دادن جزیه بودند و این ترتیب کاملاً عادلانه بود،

زیرا اتباع غیر مسلم خلفاء از شرکت در غزوات و دادن خمس و زکوة که بر امت پیامبر فرض بود معافیت داشتند. در کتاب فتوح البلدان البلاذری (۱) در صفحه ۶۹ نوشته است هنگامی که یمن بیعت نمود پیامبر عدای را بدانجا فرستاد تا مردم را به احکام و آداب شریعت اسلام آشنا سازند و از کسانی که اسلام میآوردند خمس و زکوة مقرر را بخواهند، و از آنانکه بآئین مسیح و مجوس و یهود باقی میماندند جزیه بگیرند. در مورد عمان نیز ابوزید را فرمان داد که از مسلمین وجوه بریه و از مجوس جزیه بستاند (صفحه ۷۷). در بحرین مرزبان ایران و برخی از هموطنانش بآئین اسلام گرویدند ولی دیگران بکیش زردشت باقی ماندند و هر فرد بالغ ورشید یکدینار بطور سر شمار جزیه میداد. در صفحه ۷۹ چنین گوید: «مجوس و یهود مخالف اسلام بودند و ترجیح میدادند مالیات سرانه را بدهند و ریاکاران عرب میگفتند پیامبر مدعی است که جزیه فقط از اهل کتاب گرفته میشود و حال آنکه از قوم مجوس هجر نیز که اهل کتاب نیستند جزیه پذیرفته شده است؛ آنگاه این آیه نازل شد: ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئین و النصارى و المجوس و الذین اشرکوا ان الله یفصل بینهم یوم القیمة ان الله علی کل شیء شهید.» (۲) پیمانی که میان حبیب بن مسلمه و اهالی دبیل واقع در ارمنستان منعقد گردید بدین مضمون است:

«بنام خداوند بخشنده مهربان، این نامه ایست از حبیب بن مسلمه با اهالی دبیل و نصاری و مجوس و یهود اعم از حاضرین و غائبین. بحقیقت سوگند که حفظ جان و مال و معابد و کنائس و دیوار شهرها را

(۱) تاریخ وفات البلاذری ۲۷۹ هجری مطابق ۸۹۲ میلادی است. کتاب

اورا دوخویه de Goeje در لیدن بسال ۱۸۶۶ مسیحی چاپ نموده است.

(۲) رجوع شود بقرآن کریم (سوره الحج آیه ۱۶) درباره قبول جزیه

از مجوس و یهود و نصاری و مقایسه شود با تاریخ تمدن شرق تألیف فن کرمر

جدد اول صفحه ۵۹ Von Kremer, Culturgeschichte d. Orients.

تضمین میکنم . شما در امان هستید و بر ما فرض است که این پیمان را تا زمانیکه شمار عایت کنید و جزیه و حق الارض بپردازید مائیز از روی وفاداری و ایمان رعایت کنیم . خداوند گواه است و گواهی او کافی است . « چنانکه از کتاب البلاذری بر میآید (صفحه ۲۶۷) عمر تردید داشت که با مجوس چگونه باید رفتار کند، لکن عبدالرحمن بن عوف بر پاخاست و فریاد بر آورد : « گواهی میدهم که رسول خدا فرمود با آنها هم مانند اهل کتاب رفتار کنید : سنوا بهم سنة اهل الکتاب غیر ناکحی نسائهم ولا آکلی ذبایحهم » .

سکنه شهر هائی که در برابر مسلمین مقاومت کردند، خاصه آنانکه نخست تسلیم شدند و بعد بشوریدند، البته باسانی نتوانستند بگریزند . بالاخص از شورشیان کلیه مردان و کسانیکه اسلحه داشتند عموماً از دم شمشیر گذشتند و زنان و کودکان را مسلمین باسارت بردند . ولی بنظر نمیرسد که زردشتیان بشدت مورد تعذیب و آزار قرار گرفته باشند و یا اینکه آئین اسلام بیشتر بزور بایران تحمیل شده باشد . این مسأله را پرفسور آرنولد (۱) استاد دارالفنون علیگره در کتاب نفیس خود درباره تعلیمات اسلام (چاپ لندن بسال ۱۸۹۶ مسیحی صفحات ۱۸۴ - ۱۷۷) بوجه بسیار خوبی ثابت نموده است . آرنولد به بی تابی موبدان ییگذشت زردشتی اشاره میکند و میگوید موبدان نه تنها نسبت بعلمای سایر ادیان بلکه در برابر کلیه فرق مخالف ایران و مانویان و مزدکیان و عرفای مسیحی (گنوستیک) (۲) و امثالهم تعصب نشان میدادند و بدین سبب بشدت مورد بیبهری و نفرت جماعات زیادی قرار گرفته بودند . « رفتار ستمگرانه موبدان نسبت به پیروان سایر مذاهب و ادیان سبب شد که درباره آئین زردشت و پادشاهانی که از مظالم موبدان حمایت میکردند

T. W. Arnold, Preaching of Islam, London, 1896 (۱)

Gnostics (۲)

حس بغض و کینه شدید در دل بسیاری از اتباع ایران برانگیخته شود و استیلاء عرب بمنزله نجات و رهائی ایران از چنگال ظلم تلقی گردد. «
بعلاوه چنانکه باز هم آرنولد تذکر میدهد سادگی و قابلیت انعطاف اسلام و همچنین بسیاری از عقائدی که در باره مرگ و خلود نفس و آخرت از آئین زردشتی گرفته بود و نتوانیها و تکالیف شاق و مراسم دقیق و پر آب و تاب تطهیر را که کیش زردشت تحمیل مینمود اسلام از میان برداشت و بعد از شدت فرجی برای مردم پیدا شد و مسلم است که قسمت اعظم کسانی که تغییر مذهب دادند بطیب خاطر و با اختیار و اراده خودشان بود. پس از شکست ایرانیان در قادسیه فی المثل چهار هزار سرباز دیلمی (نزدیک بحر خزر) پس از مشاوره تصمیم گرفتند بمیل خود اسلام آورند و بقوم عرب ملحق شوند. این عده در تسخیر جلولا بتازیان کمک کردند و سپس با مسلمین در کوفه سکونت اختیار نمودند (۱) و اشخاص دیگر نیز گروه گروه برضا و رغبت با اسلام گرویدند. همینکه سیل ایرانیان جدید الاسلام و اسراء ایرانی بسوی عربستان سرازیر گشت عمر نگران شد. دینوری (در صفحه ۱۳۶ کتاب خود) گوید چون عمر اوضاع و احوال را بدین منوال دید گفت : « بارخدا یا ! از شر فرزندان این اسراء جلولا بتویناه میبرم ! » بعد معلوم شد که قلق واضطراب عمر در این حادثه بی اساس نبوده است ، زیرا یکی از همین اسیران ایرانی که عرب ویرا ابولوواؤ مینامید عمر را باخنجر از پای در آورد . هنوز هم متعصبین از اهل تشیع در ایران از این واقعه باخشنودی یاد میکنند. میان شیعیان حتی تا این اواخر مراسم بود که روز قتل عمر را بنام عمر کشان جشن می گرفتند همچنانکه در انگلستان نیز روز قتل گای فاکز (۲) را جشن میگیرند .

(۱) البلاذری ، صفحه ۲۸۰ ، تاریخ تمدن شرق تألیف فن کرمر ، جلد اول

(۲) یادداشت مترجم : گای فاکز Guy Fawkes کسی است که

(بقیه یاورقی در صفحه ۳۰۱)

نخستین کسی که از ایرانیان اسلام آورد سلمان بود که یکی از محترم ترین اصحاب پیامبر بشمار میرود و فرقه نصیریان سوریه نام او را در تثلیث عرفانی خود وارد کرده اند. علامت این مسلک **سلمان فارسی** حروف عین و میم و سین است (حرف عین بجای علی که مظهر عقل و اندیشه است و حرف میم بجای محمد و حرف سین سلمان است که باب الله دانسته اند) (۱). پیش از آنکه اسلام وارد مرحله غزوات بشود سلمان ب مذهب اسلام درآمد و چون در امر مهندسی نظام تبخّر داشت هنگام دفاع از مدینه خدمات مهمی برای پیامبر انجام داد. ابن هشام شرح مشبعی که بسیار جالب توجه است درباره تاریخ زندگی سلمان نوشته است (رجوع شود بصفحات ۱۴۳ - ۱۳۶ سیره ابن هشام). روح کنجکا و و سر پرشورش در مسائل مذهبی که از مختصات ایرانیان است در جوانی او را ب کلیساهای اصفهان کشاند و از خانه پرتجمل پدر خوشگذران خود گریزانند و بالنتیجه کیش مجوس را که مذهب پدر و مادرش بود از دست داد و نخست آئین مسیح سپس اسلام اختیار نمود. سلمان یگانه شخصی است که از میان ایرانیان وارد جمع معزز و محترم اصحاب گردیده است و بسیاری از علماء بلند مرتبه اسلام نیز

(بقیه یاورقی از صفحه ۳۰۰)

برای قتل پادشاه انگلستان جیمز اول و اعضاء مجلس با عده ای توطئه کرد و از خانه مجاور سردابی که زیر مجلس اعبان قرار داشت راه یافت و در حدود سه خروار باروت زیر هیزم و زغال پنهان ساخت و قصد داشت روز گشایش مجلس در پنجم نوامبر ۱۶۰۵ مسیحی بنا را منفجر کند ولی توطئه کشف شد و اعلام گردید. هنوز هم همه ساله در انگلستان آن روز جشن بیاسازند و بآتش افروزی و آتشبازی و غیره پردازند.

(۱) رجوع شود باقاریر يك نصیری مرتد موسوم به الباكورات السلیمانیه چاپ بیروت که بی تاریخ منتشر شده است و همچنین ترجمه انگلیسی آن توسط سالیزبوری E. Salisbury در مجله انجمن آسیائی آمریکا

(Journal of the American Oriental Society)

سال ۱۸۶۶ میلادی (مجله هشتم صفحات ۳۰۸ - ۲۲۷) و مجله آسیائی (Journal Asiatique) سال ۱۸۷۹، صفحه ۱۹۲ پیوسته.

از روزهای نخست از نژاد ایرانی برخاستند و عده‌ای از اسراء جنگ و اولادشان مانند چهار فرزند شیرین (سیرین) که در جلولا اسیر شدند بعد در عالم اسلام بمراتب شامخی رسیدند. بنا بر این قول کسانی که مضمون سخنان اینست که پس از استیلاء عرب بر ایران تا دوسه قرن ایرانیان فاقد زندگی علمی و معنوی بوده‌اند بهیچوجه درست نیست (کسانی که تاریخ ادبی ایران را بمفهوم محدودتر کلمه تلقی کنند غالباً آن دو سه قرن را از جهت سیر علمی و معنوی ایران «صفحه سفیدی» دانسته‌اند و نگارنده در آغاز این کتاب خود را بالصراحه از این خطا حفظ نموده‌ام). بالعکس آندو سه قرن دوره‌ایست بسیار جالب توجه و مهم و از این حیث عدیم‌النظیر است؛ امتزاج ادوار قدیم و جدید است؛ دوره تحول آداب و تطور مراسم و سیر عقاید و افکار است ولی بهیچوجه دوره رکود و سکون یا مرگ نیست.

راست است که ایران از جهت سیاسی چندی از موجودیت مستقل ملی خود بهره‌مند نگشت و در امپراطوری بزرگ اسلام که از جبل طارق تا رود سیحون امتداد داشت غرق شد، لکن در رشته علم و معرفت بزودی سیادت و تفوق خود را ثابت کرد و باید دانست که ملت ایران با آن لیاقت و مهارت و ظرافت و لطافت روح در خور برتری بوده است (۱).

(۱) یادداشت مترجم: رجوع کنید بچشم انداز تربیت در ایران پیش از

اسلام، تهران، ۱۳۱۵ و سیر تمدن و تربیت در ایران باستان، چاپ تهران ۱۳۱۶ خورشیدی تألیف آقای دکتر اسدالله بیژن استاد دانشگاه تهران؛ تجلیات روح ایرانی تألیف آقای کاظم زاده ایرانشهر چاپ تهران با دو مقدمه بقلم آقای دکتر رضا زاده شفق ۱۳۲۰، و سلسله مقالات آقای محسن اسدی استاد دانشگاه تهران بزبان انگلیسی درباره تمدن و فرهنگ قدیم ایران در مجله ایران و آمریکا و همچنین بخطابه آقای منی‌اصغر حکمت در فرهنگستان ایران در باره «ایران در فرهنگ جهان» ۱۳۲۶، و خطابه آقای دکتر عیسی صدیق در انجمن ایران در لندن در باره روابط فرهنگی ایران با غرب *Persian Cultural Relations with the* (بقیه یاورقی در صفحه ۳۰۳)

اگر از علومی که عموماً باسم عرب معروف است اعم از تفسیر و حدیث و الهیات و فلسفه و طب و لغت و تاریخ و تراجم احوال و حتی صرف و نحو زبان عربی آنچه را که ایرانیان در این مباحث نوشته‌اند مجزی کنید بهترین قسمت آن علوم از میان می‌رود. تازیان حتی بیشتر تشکیلات دولتی خود را بتقلید ایرانیان ترتیب داده‌اند. صاحب الفخری در باره سازمان دیوان چنین گوید (رجوع شود بچاپ الوارت (۱) صفحه ۱۰۱) (۲):

« جنود مسلمین خود مسلمین بودند که بخاطر دین جنگ می‌کردند نه برای دنیا و هرگز جمع آنها خالی از زاد مردانی نبود که نسبتاً قسمت زیادی از دارائی خود را بمصرف خیرات و میرات و

سازمان دیوان

هدایات رسانند و در ازای ایمان خود باسلام و پیشتیبانی و یاری پیامبر (صلوات الله علیه و سلامه) جز از درگاه

حق (تعالی) اجری طلب نکند. نه پیامبر (صلوات الله علیه و سلامه) و نه ابوبکر (رضی الله عنه) مقرری نمیخواستند. ولی از غنائم جنگ آنها را نصیبی بود که طبق قانون شرع بر میداشتند. و چون از بعض بلاد مالی وارد میشد آنرا بمسجد پیامبر (صلوات الله علیه و سلامه) می‌آوردند

(بقیه یاورقی از صفحه ۳۰۲)

West, The Iran Society. London, 1947 و مختصری از طب اسلام (بخصوص خدمات ایرانیان) و نفوذ آن در طب اروپا بقلم آقای دکتر محمود نجم آبادی، تهران ۱۳۲۴؛ تاریخ مختصر تعلیم و تربیت، تهران ۱۳۱۶ و سیر فرهنگ در ایران تألیف آقای دکتر عیسی صدیق استاد دانشگاه تهران، چاپ تهران ۱۳۳۲؛ مؤلفات پروفیسور یوپ در باره صنایع ایران: Arthur Upham Pope, Survey of Persian Art. سخنرانی پروفیسور انسیمان در باره نفوذ ایران در تمدن اروپا، ترجمه آقای دکتر لطفعلی صورتگر استاد دانشگاه تهران: The Iranian Influence on the Mediaeval Culture of Europe, Tehran, 1944.

(۱) Ahlwardt

(۲) دوزی در کتاب خود بنام اسلام (Dozy, l' Islamisme) در صفحه

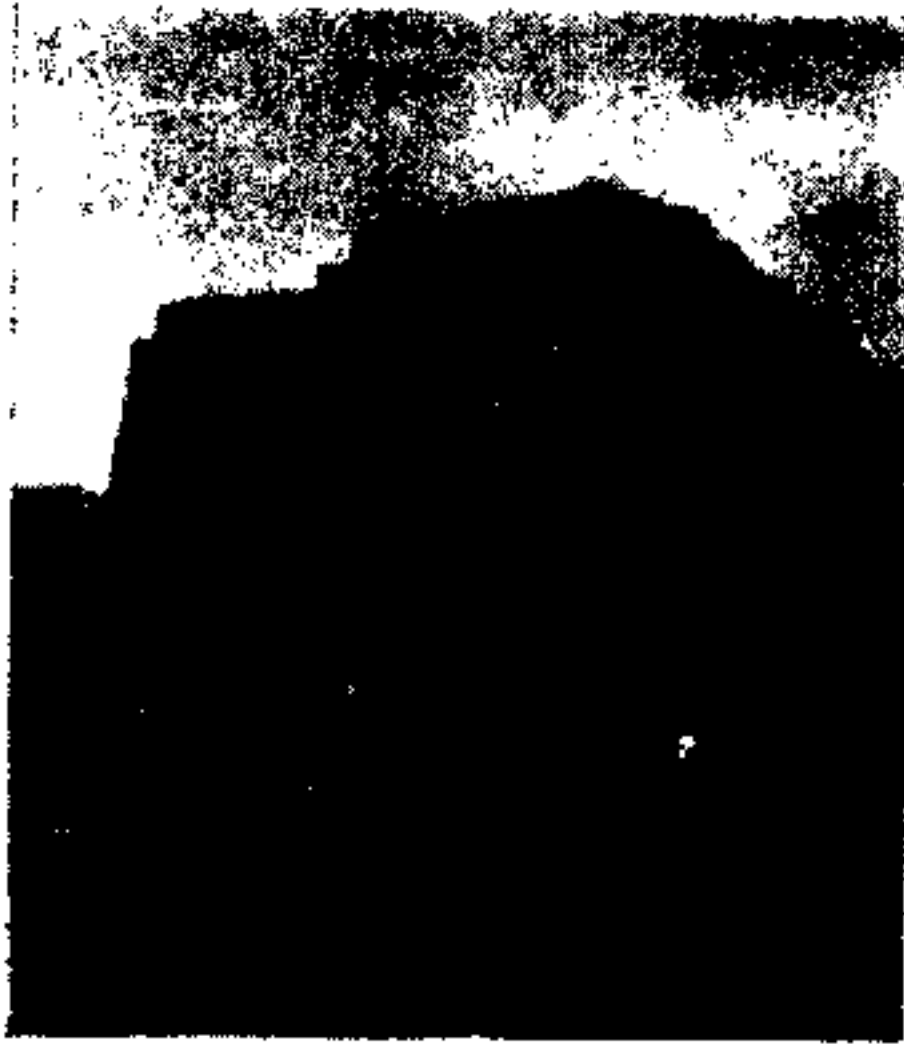
۱۵۶ گوید: «مهمترین قومی که تغییر مذهب داد ایرانیان، بودند زیرا آنها اسلام را نیرومند و استوار نمودند نه عرب و از میان آنها بود که جالبترین فرق اسلامی برخاسته است.»

و هر قسم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مقتضی و مناسب میدانست تقسیم میکردند. این بود جریان امر در مدت خلافت ابی بکر (رضی الله عنه) لکن در سال ۱۵ هجری (۶۳۶ میلادی) در زمان خلافت عمر (رضی الله عنه) چون خلیفه دید پیاپی فیروزی نصیب مسلمین میشود و خزائن شاهان ایران بتصرف آنها در میآید و بارهای زر و سیم و جواهر گرانبها و البسه فاخره یکی پس از دیگری میرسد مصالحت چنان دید که آن اموال را میان مسلمین تقسیم کند لکن نمیدانست چگونه بدین کار دست زند. در آن هنگام مرزبانان از مرزبانان ایران در مدینه بود. چون عمر را در کار خود متحیر یافت بدو گفت: یا امیر المؤمنین! شاهان ایران را دستگاهی بود که دیوان مینامیدند. کلیه خرج و دخل آنان ثبت دیوان میشد و استثنائی در کار نبود. کسانی که مستحق وظیفه و میبستری بودند مراتب و درجاتی داشتند که خللی روی نمیداد. عمر متنبه شد و شرح داد و وصف دیوان را از او خواست. مرزبان شرح داد و عمر متوجه شد و دستگاه دیوان را برقرار ساخت... (۱)

در اداره امور مالی خلافت زبان فارسی و رقم تا زمان حجاج بن یوسف (تقریباً ۷۰۰ میلادی) رائج بود. البلاذری گوید (رجوع شود بصفحات ۳۰۱ - ۳۰۰) صالح منشی پسر یکی از اسراء سیستان نزد زادان فرزند فرخ که از ایرانیان بود و سمت ریاست دفتر و حسابداری اداره درآمد سواد (کلده) را داشت، با تفاخر مدعی شد که میتواند حساب را کلاً به عربی بنویسد. چون به حجاج خبر دادند حجاج حکم کرد چنین کند. مردانشاه فرزند زادان بر او باتگ زد: «همچنانکه ریشه زبان فارسی را بریدی خدا نسلت را در این عالم قطع کند.» یکصد هزار درهم باو دادند که بگوید از عهده اینکار بر نمیآید ولی پذیرفت. در این هنگام عبدالملک بدستیاری قائم مقام درنده خوی ولی کار دانش الحجاج جداً

(۱) یادداشت مترجم: این ترجمه با مراجعه به الفخری چاپ مصر ۱۹۳۸

میلادی اصلاح شده و عبارات بین‌الاهلین که در ترجمه انگلیسی نقل شده در اینجا از الفخری نقل گردید.



آتشکده سامانی در نیا سرکاشان
(عکس از علی‌یاشا صالح - تابستان ۱۳۱۸)
(برابر صفحه ۳۰۴) مربوط به صفحه ۳۰۵

کوشش نمود نفوذ خارجی را اعم از ایرانی و بیزنطی که قوت گرفته بود قطع کند و غیر عرب را از دوائر دولت خارج کند لکن در این اقدام تا اندازه‌ای آنهم بطور موقت توفیق یافت (۱).

در این اثنا چنانکه قبلاً اشاره شد کیش زردشتی با اینکه دیگر مذهب رسمی کشور نبود و از آن مقام ساقط گشت بهیچوجه در ایران ناپدید نشد. ایرانیان گروه گروه در برابر هجوم عرب نخست بجزائر خلیج و از آنجا به هندوستان گریختند و در هندوستان متوطن شدند و هنوز پارسیان در بمبئی و سورت (۲) و اطراف آنجا سکنی دارند و در کار خود کامیاب و رستگارند. مهاجرین مزبور اقلیتی بیش نبودند و اکثریت زردشتیان که زردشت را بر محمد بن عبدالله (ص) و اوستارا بر قرآن ترجیح میدادند در ایران ماندند. چنانکه دیدیم ادبیات پهلوی دوشادوش ادبیات جدید عربی که ایرانیان جدیداً اسلام بوجود آوردند پیشرفت میکرد. موبدان مجوس هنوز اهمیت داشتند و پیوسته با مأمورین دولت مربوط بودند و میان زردشتیان که در اداره امور خود بمیزان معتنا بهی خود مختار بودند نفوذ زیادی داشتند؛ (۳) حتی موقعی که قانون وضع شد که آتشکده نابود شود بحدت کسی متعرض میشد و کسانی که از روی بی احتیاطی و شور مذهبی زیانی به آتشکده وارد میکردند یا در صدد تخریب آن بر میآمدند مقامات و مصادر امور اسلامی این قبیل اشخاص را گاهگاه سخت تنبیه مینمودند (۴). سه قرن بعد از استیلاء عرب تقریباً در هر يك از ایالات ایران آتشکده‌ای وجود داشت ولی در این ایام طبق احصائیة

(۱) تاریخ فرهنگ شرق تألیف فن کرمر جلد اول صفحات ۱۶۶ تا ۱۸۳ =

A. von Kremer, Culturgeschichte d. Orients.

Surat (۲)

(۳) رجوع شود بکتاب فن کرمر جلد اول ، صفحه ۱۸۳.

(۴) تطبیق شود با کتاب آرنولد درباره تعلیمات اسلام صفحه ۱۷۹ =

Arnold, Preaching of Islam

دقیقی که هوتوم شیندلر (۱) تهیه کرده است عدد آتش پرستان در ایران مجموعاً فقط ۸۰۵۰۰ نفر میباشد.

بقول خانیکوف (۲) در پایان قرن هیجدهم هنگامی که آغا محمد خان بنیاد گذار سلسله قاجار کرمان را محاصره کرد تنها در آنجا ۱۲۰۰۰ خانوار زردشتی سکونت داشتند؛ بنا بر این تقلیل سریع عدد زردشتیان را از مظاهر عجیب این ایام باید دانست؛ اگر چه اخیراً چنین بنظر میرسد که مقام و موقع بهتری پیدا کرده اند و این در صورتی صحیح است که بتوانیم نسبت بارقاهی که ناظرین امور در اوائل دوره اخیر داده اند و هوتوم شیندلر نقل کرده است اطمینان کنیم:

آرنولد گوید (۳): «در مقابل این حقایق مسلماً غیر ممکن است انقراض آئین زردشتی را معلول اقدامات شدید فاتحین اسلام برای تغییر مذهب ایرانیان دانست. شماره ایرانیانی که در اوائل حکومت عرب اسلام اختیار نمودند بدلائل مختلفی که در بالا گفته شد محتملاً خیلی زیاد بوده است ولی بقاء کیش زردشت و مدارک موجوده در باره اینکه طی قرون متوالی زردشتیان گاهگاه باسلام گرویده اند دال بر این احتمال است که از روی صلح و صفا و بطیب خاطر اسلام آورده اند. تقریباً در پایان قرن هشتم سامان یکی از نجباء بلخ بعلت همراهی و معاضدت که اسدبن عبدالله والی خراسان در حق او نمود از کیش زردشت رو بتافت و باسلام گروید و پسر خود دراپاس آن حمایت اسد نام نهاد و وجه تسمیه دودمان سامانیان (۹۹۹-۸۷۴ میلادی) نام همان شخص است که تازه اسلام آورده بود. تقریباً در آغاز قرن نهم کریم بن شهریار نخستین پادشاه سلسله

(۱) پارسها در ایران، مجله آلمانی مربوط بمسائل شرق، سال ۱۸۸۲

میلادی، مجلد ۳۶، صفحات ۵۴ تا ۸۸.

Houtum - Schindler, Die Parsen in Persien, Z. D. M. G.

در اینجا میگوید عدد واقعی آتشگاهها بیست و سه باب است.

(۲) خانیکوف، یادداشت درباره قسمت جنوبی آسیای مرکزی، صفحه ۱۹۳.

Khanikof, Mémoire sur la Partie Méridionale de l'Asie Centrale.

(۳) کتاب آرنولد Arnold که به نیکی یاد شد، صفحات ۱۸۰ تا ۱۸۱.

قابوسیه بود که اسلام اختیار نمود و در سال ۸۷۳ میلادی عده زیادی آتشپرستان بعلت نفوذ ناصرالحق ابو محمد در دیلم اسلام آوردند .
در قرن بعد تقریباً بسال ۹۱۲ میلادی حسن بن علی از سلسله علویه در ساحل جنوبی بحر خزر که گویند مردی دانشمند و بافراست و بخوبی آشنا بعقائد مذهبی فرق مختلف بوده است اهالی طبرستان و دیلم را که قسمتی بت پرست و قسمت دیگر مجوس بودند باسلام دعوت نمود . بسیاری دعوت او را اجابت کردند و حال آنکه دیگران بحال بی اعتقادی باقی ماندند .
در سال ۳۹۴ هجری (مطابق ۱۰۰۳-۴ میلادی) شاعر نامداری موسوم به ابوالحسن مهیار که از اهالی دیلم و آتش پرست بود بهدایت چکامه سرای مشهور تری موسوم بشریف الرضی که در فن شاعری استادوی بود باسلام تبلیغ شد (۱) . اگرچه اخبار راجع بکسانی که تغییر مذهب دادند قلیل است لکن همین حقیقت که تا سه قرن ونیم بعد از فتح اسلام اینگونه موارد پیش آمده است گواه روشنی است بر اینکه ایرانیان از روح تحمل و گذشت فاتحین بهره مند بودند و این امر خود دال بر این معنی است که ایرانیان آئین خود را بصلح و سلم و لا اقل تا حدی بتدریج تغییر داده اند .
چندی زندگانی علمی و معنوی و سیاسی ایران و عربستان باندازمای باهم مرتبط و حتی توأم بود که در فصول بعد و مباحث مربوط به تطور و نشوء و ارتقاء اسلام و مبادی فرق و مذاهب عمده آن در زمان خلفای اموی و عباسی باید از هر دو متفقاً سخن بگوئیم و از مسائلی که بیشتر مربوط بعربستان است نه ایران بحث کنیم .

(۱) مانند ابن مقفع دانشمند نامی دیگر که شهرتش از آنها هم بیشتر بود و تغییر مذهب داد مهیار نیز مسلمان بدی بود . در باره ابن مقفع خلیفه المهدی می گفت : « هرگز کتابی در زندقه ندیدم که اصل و منشأ آن ابن مقفع نبوده است . (مخصوصاً کتبی که سنخ افکار مانویست .) » درباره مهیار چون ابوالقاسم بن برهان شنید مهیار تغییر مذهب داده است گفت : « اسلام آوردن تو صرفاً گذر کردن از يك گوشه جهنم بگوشه دیگر است » (رجوع شود به ابن خلکان ترجمه de Slane جلد اول صفحه ۴۳۲ ؛ جلد سوم صفحه ۵۱۷) .

فصل ششم

دورهٔ اموی (۶۶۱ تا ۷۴۹ میلادی)

آغاز دورهٔ خلافت روزی است که ابوبکر جانشین مقام رسالت گردید (ماه ژوئن ۶۳۲ میلادی) و پایان آن دوره موقعی است که هلاکوخان در رأس قبائل مغول بغداد را گرفت (۱۲۵۸ میلادی) و به نهب و غارت پرداخت و آخرین خلیفهٔ دورهٔ خلافت اسلام المستعصم بالله را بقتل رساند. راست است که عنوان خلافت را چنانکه سرادوارد کریزی (۱) گوید:

« سه قرن دیگر هیچ‌ده تن از اخلاف خاندان عباسی بطور استمرار برای خود حفظ نمودند » و خلفای مزبور با جلال و جبروت اسمی در مصر زندگی میکردند ولی در حقیقت مانند اقباب مغول بزرگ در هندوستان انگلیس خلفاء عباسی نیز تا سال ۱۵۱۷ میلادی در مصر که پایتخت ممالیک بود بدون هیچ‌گونه قدرت واقعی دارای عنوان خلافت بودند. « در سال ۱۵۱۷ میلادی سلطان سلیم اول عثمانی سلسلهٔ ممالیک را سرنگون ساخت و خلیفهٔ پوشالی را وادار نمود عنوان خلافت و علامات ظاهری آنرا از جملهٔ لواء مقدس و شمشیر و عبای رسالت، همه را باو واگذار نماید. از آن تاریخ بعد سلاطین عثمانی مدعی مقام مقدس خلافت رسول الله و امارت مؤمنین و امامت فائقهٔ اسلام میباشند. مزایایی که از این عناوین و القاب عالیه عاید آنها میشود هر چه باشد این نکته از جهت واقعیت تاریخی مسلم است که چون ۶۲۶ سال از عمر خلافت

Sir Edward Creasy, History of the Ottoman Turks, (۱)
London, 1877.

تاریخ ترک‌های عثمانی چاپ لندن، ۱۸۷۷ میلادی، صفحه ۱۵۰

گذشت در سال ۱۲۵۸ میلادی (۱) دیگر وجود خارجی نداشت.

این دوره سه قسمت مشخص ولی بسیار نامتساوی تقسیم میشود

از اینقرار: ۱ - دوره خلفاء راشدین که عبارت بودند

از ابوبکر و عمر و عثمان و علی (علیه السلام) (۶۳۲ تا ۶۶۱

بعد از میلاد). این دور را میتوان باختصار دوره حکومت

ادوار ثلاثه
خلافت

رجال دین اسلام توصیف نمود. ۲ - دوره خلفای اموی (یا سلاطین

اموی، زیرا مورخین متأخر اسلامی غالباً منکر مقام روحانیت خلفاء

مزبور بوده اند). بنی امیه چهارده نفر بودند و از تاریخ ۶۶۱ تا ۷۴۹

بعد از میلاد فرمانروائی داشتند. این دوره را میتوان دوره جهانگشائی

عرب و ارتجاع و قنیت دانست. ۳ - دوره خلفای عباسی یا بنی العباس که

سی و هفت نفر بودند و از تاریخ ۷۴۹ میلادی فرمانروائی داشتند. در تاریخ

سی ام اکتبر ۷۴۹ میلادی خلافت ابوالعباس عبدالله موسوم به السفاح

بمعنای خونریز در کوفه اعلام شد و خلافت بنی العباس دوام داشت تا اینکه

بغداد دوچار نهب و غارت گردید و هلاکو و سپاهیان مغول المستعصم را

در سال ۱۲۵۸ میلادی بقتل رساندند. این دوره را میتوان دوره بلندی

و سروری ایران و بسط فلسفه اسلامی و جهان دوستی اسلام دانست.

در دوره اول مدینه مرکز حکومت بود؛ در دوره دوم دمشق و در

دوره سوم بغداد. هجوم مغول در قرن سیزدهم

و انقراض خلافت در نتیجه آن، اتحاد صوری

امپراطوری اسلام را در شرق و ایام فرخنده

اسلام را پایان داد و مهمترین واقعاتی که بعد از

هجوم مغول یا پیچ
بزرگ در تاریخ
معنوی و سیاسی اسلام

زمان پیامبر در تاریخ آسیا رویداد همین واقعه بود.

مدتها پیش از آنکه این بلیه نازل شود در حقیقت نیروی خلافت

رو بزوالم گذاشت و از عصر هارون الرشید که تئیسون (۲) آنرا «عصر طلائی

(۱) مقایسه شود با اظهارات بسیار عادلانه سرویلیم مویر در صفحه ۴۹ ه کتاب

اودر باره خلافت و انحطاط و سقوط آن. Lord Alfred Tennyson (۲)

و ببحوحه قدرت و کمال خلافت در زمان هارون الرشید « میخواندند شب‌جی
بیش باقی نماند :

اگرچه امپراطوری خلفاء بیشتر بین ملوک و فرمانروایانی تقسیم
شده بود که وفاداری آنها حتی در صورت تسلیم فقط زبانی بود و علی-
القاعده اظهار خدمتگزاری و خضوع آنها صرفاً از حدود حرف خارج
نمیشد، با وجود این بغداد تا روز واقعه مرگبار و مشغوم، کرسی نشین اسلام
و مرکز دانش و معرفت بود و زبان عربی موقع خود را حفظ کرد و زبان
سیاست و علم و ادب زبان عربی بود. آن روح علمی و انتقادی که قبل
از مغول نویسندگان اسلامی داشتند و باین اندازه مورد ستایش ماست
در سنوات بعد از قتنه مغول کمتر دیده میشود و بسرعت نقصان مییابد
و بهمین دلیل ادبیات فارسی بیشتر در اواخر خلافت و متعاقب سقوط
خلافت با تمام زیبایی و لطفی که داشت از جهت ارزش و اهمیت نسبت
بادبیاتی که بزبان عربی نوشته شده ولی قسمت عمده آن تراوش ذهن
نویسندگان غیر عرب مخصوصاً ایرانی بود قابل قیاس نیست.

هجوم مغول یک فاجعه سیاسی و علمی و معنوی بود و مصائبی
که از جنبه علمی و معنوی متوجه ایران شد کمتر از جنبه سیاسی آن
نبود و میان آنچه قبل از حمله مغول و بعد از آن نوشته‌اند و فکر
کرده‌اند از حیث کم و کیف فرق و اختلافی مشهود است.

نوشتن تاریخ مفصل خلفاء جزء برنامه و طرح این کتاب نیست
خاصه اینکه اینکار را بوجه شایان تحسینی دکتر گوستاو وایل
(۱۸۶۲-۱۸۴۶ میلادی) قبلاً بزبان آلمانی و سر ویلیم مویر (۱) بزبان

(۱) تاریخ خلافت اولیه (۱۸۸۳)؛ خلافت و صعود و انحطاط و سقوط

آن (۱۸۹۲ و ۱۸۹۱) از زندگانی محمد (ص) و محمد (ص) و اسلام و غیره

(بقیه پاورقی در صفحه ۳۱۱)

انگلیسی انجام داده‌اند. ولی این آثار نفیس در حقیقت جزء منابع اروپائی بحث مانیت و برای اینکه بگوئیم اوصاف همیزه و مختصات هر يك از ادوار را علی‌الخصوص از جهت مظاهر ایرانی آن در قسمت مطالعات مذهبی و فلسفی و فرهنگی و سیاست و علم با خطوط برجسته ترسیم کنیم منابع عمده‌ای که مورد استفاده مآقرار خواهد گرفت آثار مزبور نخواهد بود. برای این منظور نفیس‌ترین کتبی که بالسنه اروپائی نوشته شده و بیش از آثار دیگر مایه‌تنبه و قد کراست آثار فن کرمر و دوزی (ترجمه و ویکتور شوون بفرانسه) و گلدزیهر و وان فلوئن و آرنولد و کوسن دو پرسوال و اشمولدرز و دوگات و غیره میباشد که ذیل صفحه مندرج است (۱).

در کتاب تاریخ ایران است که انگلیسها بیشتر با آن آشنا میباشند: یکی کتاب سرجان ملکم (۲)، دوم کتاب کلیمنتز مار کهم (۳). در این

(بقیه پاورقی از صفحه ۳۱۰)

تألیف سرویلیم مویر :

Sir William Muir, Annals of the Early Caliphate; the Caliphate, its Rise, Decline and Fall (1891 and 1892); the Life of Mahomet, Mahomet and Islam, &c.

آثار فن کرمر درباره تاریخ عقاید و تمدن اسلام :

A. von Kremer, Geschichte der herrschenden Ideen (۱) des Islam (1868); Culturgeschichtliche Streifzüge auf dem Gebiete des Islams (1873);

فن کرمر، تاریخ فرهنگ شرق در دوره خلیفاه در دو جلد (۱۸۷۵ - ۱۸۷۷ میلادی)
Culturgeschichte des Orients unter dem Chalifen; 1875-1877
اسلام تألیف دوزی (۱۸۶۳ میلادی); Dozy's Het Islam (1863);

Clements Markham (۳) Sir John Malcolm (۲)

ترجمه فرانسوی آن بقلم ویکتور شوون تحت عنوان :

Victor Chauvin, Essai sur l'Histoire de l'Islamisme (1879);
Histoire des Musulmans d'Espagne; تاریخ مسلمانان اسپانی از همان مؤلف
مطالعات اسلامی در دو جلد (۱۸۸۹-۹۰) تألیف گلدزیهر

Gol. zihet, Muhammedanische Studien (2 vols. 1889 - 1890):
Van Vloten, Recherches sur la Domination Arabe,
(بقیه پاورقی در صفحه ۳۱۲)

در کتاب دوره تحولی که در فاصله بین فتح عرب در قرن هفتم میلادی و تشکیل نخستین سلسله مستقل یا نیم مستقل ایرانی بعد از اسلام در قرن نهم میلادی پیش آمد بطور سطحی و ناقص مورد بحث واقع شده است - مثل اینکه مانند فاصله بین سقوط دودمان هخامنشی و طلوع سلسله ساسانی (۳۳۰ قبل از میلاد تا ۲۲۶ بعد از میلاد) این دوره نیز صرفاً دوره بریدگی و انقطاع درزندگانی ملی بوده است و حال آنکه از بسیاری جهات بیش از سایر ادوار جالب توجه است و از نظر علمی و معنوی بارورترین کلیه از منته تاریخ ایران است و بدین سبب در اینجا تا حدی کاملاً مورد بحث قرار خواهد گرفت ، خاصه از قسمتهائی سخن خواهیم گفت که مربوط به اصل و منشأ فرق اولیه است و مراد مذاهب مختلفی است که در اسلام جدائی انداخته است .

اگر بنخواهیم بدقت سخن بگوئیم خلافت اموی از شهادت علی (ع) و رسیدن معاویه در سال ۶۶۱ میلادی بکرسی خلافت آغاز میشود ، لکن تمایلاتی که منجر باستقرار خلافت بنی امیه گردید مربوط بولادت عثمان (۶۵۶ - ۶۴۴ میلادی) خلیفه سوم از خلفای راشدین است . ما دیدیم که یکی از بزرگترین وعمده ترین نتایج رسالت پیغمبر ایجاد یک حس ملی مشترک میان عرب بلکه بیشتر یک حس مذهبی مشترک میان کلیه مسلمین بود که جایگزین کومه بینی و تعصب عشایری عرب

(بقیه پاورقی از صفحه ۳۱۱)

سبطه عرب تألیف ون فلوتن ؛ - le Chiitisme et les Croyances Messianiques sous le Khalifat des Omayyades (1894) ; Idem, Opkomst der Abbasiden ; T. W. Arnold, Preaching of Islam (1894) و آثار دیگری نظیر آن بقلم کوسن دویرسوال Caussin de Perceval و اشمولدرز Schmolders دوگات Dugat و غیره و رسالات یا مقالات نفیس و متعدد دیگری از قبیل رسالات بروناو Brünnow درباره خوارج و گلدزیهر Goldziher در باره ظاهر یون و دوخویه de Goeje در باره قرمطیان ، و شتاینر Steiner در باره معتزله ، و اسپیتا Spitta در باره طریقه اشعری و بسیاری رسالات دیگر .

جاهلیت گردید. پیروی از اینگونه اندرزهایی که برای وصول بکمال داده میشد از ابتدا مشکل بود زیرا با غرائز ملی و باستانی که ریشه های عمیق داشت بکلی مخالف بود و حتی جانبداری پیغمبر از مکه که مولد وی و قریش که قبیله وی بود (۱) در چند مورد مایه ناخشنودی و زمزمه متحدینش در مدینه (که انصار خوانده میشدند) گردید و ما میدانیم تا چه اندازه شریعت اسلام مدیون کمکهای بموقع انصار است. معذک بطور کلی کمال مطلوب اسلام که برابری همه مسلمین است تا هر گز عمر در سال ۶۴۴ میلادی تا حدی بعدل و انصاف خوب حفظ میشد.

در اینکه اصل مساوات کمال مطلوب شریعت اسلام بود از آیات متعدد قرآن و همچنین از احادیثی چند واضح و روشن است از جمله این آیه است که ان اکرمکم عندالله اتقیکم (سوره ۴۹ حجرات آیه ۱۳) آیه دیگر: انما المؤمنون اخوة فاصالحوا بین اخیوکم (سوره ۴۹ حجرات آیه دهم). در حدیث است که ان الله عزوجل قد اذهب عنکم عبیة الجاهلیة و فخرها بالآباء (۲)، خداوند بزرگ نخوت روزگار جاهلیت و تفاخر به نیاگان را از شما گرفت؛ و لیس لعربی علی عجمی فضل الا بالتقوی (۳)، عرب را

(۱) یادداشت مترجم: بعقیده آقای بدیع الزمان فروزانفر مقصود تقسیم

غنائم است در جمرانه که اکثر باکابر قریش مثل ابوسفیان و پسران وی اعطا شد و انصار از این بابت گله مند شدند.

(۲) یادداشت مترجم: نقل از جلد دوم سنن ابی داود، صفحه ۲۲۲،

چاپ مصر، ۱۳۴۸ هجری: ان الله عزوجل قد اذهب عنکم عبیة الجاهلیة و فخرها بالآباء مؤمن تقی و فاجر شقی انتم بنو آدم و آدم من تراب لیدعن رجال فخرهم باقواء انما هم فحم من فحم جهنم اولیکونن اهلون علی الله من الجعلاز الی تدفع بانفهاالنتن.

(۳) یادداشت مترجم: نقل از چند دوم البیان والتبیین الجاحظ، چاپ

مصر ۱۹۲۶ میلادی، صفحه ۳۹: ایهاالناس ربکم واحد وان اباکم واحد، کبکم لآدم و آدم من تراب اکرمکم عندالله اتقیکم و لیس لعربی عنی عجمی فضل الا بالتقوی (از خضبة حجة الوداع).